



Sheikh Mohammad Hassan Vakili

**حکم استعمال لفظ امام در غیر معصوم از دیدگاه علامه طهرانی**

تاریخ انتشار: شنبه ۱۰ رجب ۱۴۳۵

## هل العالیمة

آیه الله فقید سعید خمینی قدس سره آنقدر نکات درخشان و جالب و تابناک در زندگی خود دارد که اگر روی آنها کاملاً بحث شود، برای این نسل و نسل‌های آتیه کافی خواهد بود و نیاز به این امور اعتباریّه و جعلیه و غیر حقیقیّه نیست.

### حکم استعمال لفظ امام در غیر معصوم از دیدگاه علامه طهرانی

تاکنون چندین بار سؤالاتی مانند آنچه در ذیل آمده است به این پایگاه ارسال شده است که چرا مرحوم علامه طهرانی استعمال لفظ امام را به نحو مطلق در غیر معصوم جایز نمی‌دانسته‌اند؟ گرچه این مسأله یک فتوای فقهی است و ارتباط مستقیمی با موضوع این پایگاه ندارد ولی چون مکرراً مطرح شده و به نوعی با تاریخ و سیره حضرت علامه طهرانی مربوط است و در پرونده تاریخ عرفان می‌گنجد، مدیر علمی پایگاه حجت‌الاسلام و المسلمین وکیلی در نوشتار پیش‌رو به تبیین و بیان دلایل این فتوی پرداخته‌اند.

### چند سؤال درباره استعمال لفظ امام در غیر معصوم:

- ۱- ظاهراً علامه طهرانی استفاده از لفظ امام را برای غیر معصوم جائز نمی‌دانستند؟ آیا درست است؟ اگر وجهش را می‌دانید می‌شود کمی توضیح دهید؟
- ۲- چرا از لفظ امام برای حضرت امام استفاده نمی‌کنید؟ لفظ امام برای امام خمینی در عرف جامعه اسلامی به معنای رهبر و پیشوا است کما اینکه برای امام جماعت به کار برده می‌شود نه به معنای امام معصوم به نظر من پسندیده است به اعتقادات متدینین احترام بگذاریم.
- ۳- یکی از بزرگان فرموده‌اند: «رهبری نه پست است و نه مقام بلکه امام جامعه است. چگونه است که در نماز با اقتدای چند نفر می‌گوئیم امام جماعت اما به رهبر جهان اسلام نگوئیم امام؟ هر لفظی غیر از امام خامنه‌ای جفاست به ایشان» نظرتان چیست در مقابل سخن مرحوم علامه؟

### جواب:

در این رابطه بنده چند نکته را که به خاطر می‌رسد که در اینجا عرض می‌کنم:

- ۱- وجوب حفظ حرمت ولی‌فقیه مسأله‌ای است که جای بحث ندارد و مرحوم علامه طهرانی نیز بر اساس طهارت ذاتی و خلوص و تقوایی که داشتند به عالی‌ترین وجه به این مسأله پای‌بند بودند و نه فقط در مقام عمل و ظاهر بلکه با کمال صداقت قلباً نیز نسبت به این مسأله ملتزم بوده و در سرّ و علن به حفظ حرمت ولی‌فقیه و وجوب اطاعت از حکم وی به گونه‌ای مقید بودند که نظیر آن در میان علما و فقها به ندرت شاید

یافت شود (که امید است از این پس در پرونده «علامه طهرانی قدس سره و سیاست» نمونه‌هایی از آن عرض شود) و تقی‌دی که نسبت به ترک استعمال لفظ امام داشتند از سر غیرت نسبت به شعائر الهی و مقام قدسی اهل بیت علیهم السلام بود.

خود ایشان در فرازی می‌فرمایند:

«حقیر نه برای عدم تواضع به مقام منیع ایشان، بلکه به جهت حفظ آداب مکتب و مذهب، تا به حال در مجالس و محافل به حضرت ایشان امام نگفته‌ام.»

و در شرح احوال ایشان در «نور مجرد» آمده است:

«یکبار در محضر ایشان سخن از تعبیر نمودن از بنیانگذار و رهبر فقید انقلاب، مرحوم حضرت آیت‌الله خمینی اعلی‌الله مقامه با لفظ «امام» پیش آمد، ایشان فرمودند: این تعبیر صحیح نیست. یکی از حضار عرض کرد: این تعبیر، برای تجلیل از مقام و زحمات جانکاهی است که ایشان در به ثمر نشاندن انقلاب اسلامی متحمل شده‌اند. ایشان فرمودند: آیت‌الله خمینی آن قدر فضائل دارند که اگر تا قیامت بشمارند و تجلیل کنند تمام نمی‌شود؛ ولی اینها دلیل نمی‌شود که لفظ مختص به ائمه علیهم السلام را برای ایشان به کار برند.» [۱]

پس در حقیقت بحث ایشان در رعایت یک مسأله فقهی است که اهمیّت بسزائی در حفظ کیان مکتب تشیع و پاسداری از ارزش‌های آن دارد نه در میزان احترام به مقام عالی ولی فقیه.

۲- لفظ امام گاهی با مضاف الیه خاصی به کار می‌رود مانند امام جماعت و امام جمعه و امام الجیش و ائمة الکفر و گاهی به نحو مطلق استعمال می‌شود که اطلاق آن اقتضاء می‌کند که مضاف الیه آن عام باشد. پس امام به نحو مطلق به معنای امام الکمل است که منحصر در امام معصوم می‌باشد و به این معنا بر غیر امام عصر نمی‌تواند اطلاق شود و اگر اطلاق شود نوعی مسامحه خواهد بود.

امام در عرف شیعه همیشه به همین معنای امام الکمل استعمال می‌شده که همان امام معصوم است.

۳- استعمال این لفظ درباره غیرمعصوم به هیچ روی نشانه احترام نیست چنانکه ترک آن نیز نشانه عدم احترام نیست؛ زیرا کسانی که از این لفظ استفاده می‌نمایند مسلماً آن را به معنای امام معصوم و امام الکمل به کار نمی‌برند. بلکه به معنای جلودار و رهبر جامعه و امام دیگر مسلمانان (غیر از امام معصوم) استفاده می‌نمایند؛ یعنی به معنای لغوی آن نظر دارند نه به معنای اصطلاحی آن در عرف شیعه که جز برای امام معصوم استفاده نمی‌شود.

معنای لغوی امام نیز معادل همان کلمه پیشوا و جلودار و رهبر است و هیچ بار اضافه‌ای ندارد که نشانه احترام باشد. بلکه رهبر به معنای جلوداری است که مأمومین خود را راه برده و حرکت می‌دهد و نوعی معنای هدایت نیز در آن نهفته است.

در حقیقت همه معتقدین به ولایت فقیه قبول دارند که ولی فقیه رهبر و جلودار و پیشوای جامعه است و فقط سخن در آنست که کدام لفظ برای نشان دادن مقام ولی فقیه و تجلیل از منزلت وی مناسب‌تر است.

و به بیان دیگر نزاع در ناحیه استعمال لفظ است نه در ناحیه معنا (مگر آنکه کسی امام را به معنای اصطلاحی شیعی به کار برد که این‌کار در شیعه جائز نیست).

از اینجا روشن می‌شود که ترک این لفظ خلاف احترام نیست و نیز روشن می‌شود که این استدلال که در سؤال از برخی بزرگان نقل شده:

«رهبری نه پست است و نه مقام بلکه امام جامعه است. چگونه است که در نماز با اقتدای چند نفر می‌گوئیم امام جماعت اما به رهبر جهان اسلام نگوئیم امام؟ هر لفظی غیر از امام خامنه‌ای جفاست به ایشان»

اگر در مقابل منکران ولایت فقیه باشد که اقتداء به ولی فقیه را قبول ندارند خالی از وجه نیست ولی در مقابل معتقدان به ولایت فقیه مغالطه است؛ زیرا این استدلال اثبات معنای پیشوائی و جلوداری برای ولی فقیه می‌نماید نه اثبات رجحان استعمال این لفظ خاص.

۴- اگر کمی دقت شود استفاده از لفظ «نائب الامام» به مراتب بیشتر دلالت بر مقام و جایگاه ولی فقیه می‌نماید تا لفظ «امام».

نظریه رهبر و پیشوا و لیدر در مدل حکومت‌های غیر اسلامی نیز مطرح است و افتخاری برای رهبر جامعه اسلامی نیست که جلودار گروهی شده است؛ چرا که در هر جامعه‌ای شخصی رهبر و جلودار می‌شود. افتخار ولی فقیه در آنست که وی شخصی است که جلودارش امام معصوم است و بر اساس اذن و امضاء او ولایت و سرپرستی جامعه را به عهده گرفته و رهبری می‌نماید.

به دیگر سخن ارزش رهبران مادی در آنست که مردم از ایشان پیروی می‌کنند و آنان را به عنوان پیشوا پذیرفته‌اند و مشروعیت از سوی مردم به رهبر اعطاء می‌شود ولی در حکومت اسلامی ولایت از آن خداست و از وی به رسول اکرم و سپس اهل بیت علیهم‌الصلوة و السلام اعطاء می‌گردد و از ناحیه ایشان به فقهای جامع شرائط داده می‌شود.

پس ولایت - به تعبیر مرحوم حضرت علامه - از وحدت به سوی کثرت نزول می‌کند و در نتیجه مردم باید تسلیم امر ولی فقیه و حاکم شرع عادل مبسوط الید شده و به جهت وجوب اطاعت از خدا و رسول خدا و اهل بیت علیهم‌الصلوة و السلام از وی اطاعت کنند.

پس افتخار حقیقی ولی فقیه نیابت وی از امام معصوم علیه‌السلام است نه امامت (به معنای لغوی) و جلوداری نسبت به مسلمانان.

۵- اگر از آغاز انقلاب اسلامی به جای استعمال لفظ امام از تعبیر نائب الامام استفاده می‌شد - علاوه بر آنکه مفساد استعمال این لفظ را که اشاره خواهد شد، به دنبال نداشت - این نکته مثبت را داشت که دائماً ربط

ولی فقیه با حضرت صاحب الأمر علیه‌السلام در جامعه مطرح شده و مردم دائماً توجّه می‌داشتند که ولی فقیه مستقل نبوده و رهبری مانند دیگر رهبران عادی نیست بلکه اطاعت او بر اساس اطاعت از امام معصوم لازم است و وجودش و رهبریش ظلّی و مرآتیی است.

حیات نظریه ولایت فقیه به ربط آن با امام معصوم و استمرار نیابت آن از معصوم است و هر چه ربط ولی فقیه و امام معصوم پیرنگ‌تر شود حیات ولایت فقیه پیرنگ‌تر شده و استوارتر می‌گردد.

۶- مرحوم حضرت علامه طهرانی استفاده از لفظ امام را به نحو اطلاق برای غیر معصوم حرام شرعی می‌دانستند و بر این امر هم پافشاری نموده و تا آخر عمر شریفشان از این لفظ اجتناب می‌فرمودند. ایشان صفحاتی از جلد هجدهم امام‌شناسی را به این امر اختصاص داده‌اند ولی حقیر تا به حال ندیده‌ام که ایشان مستند این فتوا را جائی به تفصیل و با زبان فقهی بیان فرموده باشند. در اینجا قسمتی از عبارات ایشان را عرض کرده و سپس آنچه را که می‌تواند مستند این فتوا قرار گیرد و به خاطر این بنده می‌رسد، عرض می‌نمایم.

ایشان در جلد هجدهم در ص ۲۰۸ تا ۲۱۰ می‌فرمایند:

«باری لفظ امام و امامیه در عرف شیعه خصوص معنی معهود و معروف است، نه مطلق معنی پیشوا و رئیس و گرنه اطلاق امامیه بر شیعه دوازده امامی معنی نداشت. هر گروهی که از مقتدای خویشتن پیروی می‌کند لازم و حتم است که به آنها امامیه گویند مانند حَنْبَلِی‌ها و حَنْفِی‌ها و وهّابیه‌ها. زیرا آنها نیز دارای امام و پیشوا هستند. و چون مقتدایشان أبو حنیفه، یا احمد بن حَنْبَل، یا محمّد بن عبد الوهاب می‌باشد باید به ایشان هم امامیه گویند و اطلاق این لفظ بر آنان درست بوده باشد، در حالی که چنین نیست.

اطلاق امامیه به خصوص قائلین به ولایت و امارت دوازده نفر امام معصوم می‌باشد، حتّی در میان مورّخین خارجی مذهب مانند احمد امین مصری، و شهرستانی، و فرید وَجْدی و ابن خلدون و من شَابَهَهُم امامیه اصطلاح خاصّ برای خصوص این جماعت است. و در کتب خود هر یک فصلی را درباره طائفه امامیه ذکر کرده‌اند، و به دنبال آن از مزایا و آثار و اخبار و خصوصیات مذهب شیعه امامیه اثنا عشریه و یا اسمعیلیّه شرح و تفصیل داده‌اند.

و لهذا طبق عقیده شیعه اثنا عشریه که معتقد به حیات و امامت حضرت حجّت است، نمی‌توان به غیر او امام گفت. مانند لفظ شاهنشاه مثلاً در نظام طاغوتی اختصاص به شخص اوّل و رئیس شاهان دارد و نمی‌توان آن را در غیر وی استعمال نمود.

در عرف شیعه به مجتهدین عظام که دارای مقام فقاها و عدالت و مقام جامع الشرائطی هستند القابی را مثل نائب الإمام و أمثاله اطلاق می‌کنند. در مجلّه حوزه چنین آورده است:

به مرحوم کلینی «ثقة الإسلام» می‌گفته‌اند، به این خاطر که وی در حفظ و نگهداری آثار اهل بیت و احادیث متبحّر بوده است.

به میرزا حسین نوری، شیخ عباس قمی، «محدّث» و به مرحوم صدوق «رئیس المحدثین» می‌گفته‌اند. به مرحوم سید محمد مهدی طباطبائی به خاطر گستردگی علم و دانش، لقب «بَحْرُ الْعُلُوم» داده بودند. مرحوم حسن بن یوسف جلی از جهت جامعیت در کمالات مختلف و دانش فقهی و کلامی بسیار به «علامه» اشتها داشته است.

مرحوم طبرسی صاحب «مجمع البیان» به «أَمِينُ الْإِسْلَام»، مرحوم اردبیلی به «مُقَدَّس»، مرحوم شفتی به «حُجَّةُ الْإِسْلَام»، شیخ طوسی به «شَيْخُ الطَّائِفَةِ»، صاحب «کفایه» به «آخوند» و أبو القاسم نجم الدین جعفر بن محمد صاحب «شرايع» به لحاظ تحقیقات عمیق و تیزبینی در مسائل فقهی به «مُحَقِّق» شهرت یافته‌اند.

مرحوم میرزای شیرازی نیز به خاطر دانش، بینش، تقوی، تلاشهای سیاسی و ... القاب و اوصافی را عالمان و فرزندانگانش به مراتب علمی و تقوایی ایشان ضمیمه نام شریف آن بزرگوار کرده‌اند که هر يك حکایتگر بُعدی از ابعاد شخصیت آن مرحوم است.

حُجَّةُ الْإِسْلَام: قبل از میرزا، مرحوم سید محمد باقر شفتی بیدآبادی، از مراجع بزرگ اصفهان، مرحوم ملا أسدالله بروجردی متوفای ۱۲۷۰ ه. ق، ملا محمد نراقی، مولی محمد تقی ممقانی و ... ملقب به این لقب بوده‌اند.

ملاحظه می‌شود که هیچ يك از ایشان ملقب به «امام» نبوده‌اند حتی شیخ مفید که در ریاست علمی و کلامی و پیشوائی او در نزد شیعه و عامه جای خلاف نیست، و حتی سید مرتضی و سید رضی با آن ریاست ظاهریه دنیاویّه و احترام و مکانت نزد خلفا و سعه اطلاعات علمی و تقوای بی نظیر و شرح صدر و آقامنشی مختص به خود...»

و نیز در پاسخ به نامه‌ای در انتقاد از کتاب وظیفه فرد مسلمان، در همان کتاب صفحه ۲۲۸-۲۳۰ می‌فرمایند:

«تجلیل و تکریم از حضرت آیت الله فقید خمینی قدس سره به نحو اتم و اکمل به عمل آمده است. گلايه جنابعالی بیشتر روی عدم به کار بردن لفظ امام و یا امام امت است که این تعبیر به هیچ وجه صحیح نیست. امام گرچه در لغت به معنی پیشواست، ولی در اصطلاح شیعه انحصار به ائمه اثنا عشر دارد که دارای عصمت بوده و از جانب رسول الله بخصوصهم منصوبند.

فلهذا این گروه از شیعه را امامیه گویند، و گرنه عبارت امامیه بر آنها لغو بود. هر گروهی باید امامیه باشند چرا که رئیسی دارند.

و بدین مطلب مخالفین ما هم همچون احمد امین مصری معترف و در کتابهایش ذکر کرده است.

در روایات وارده از ائمه معصومین- سلام الله علیهم اجمعین- إطلاق لفظ امام برای خصوص دوازده امام است به خلاف امام مضاف مثل امام جماعت و امام جیش که در آن اصطلاحی نیست و به همان معنی لغوی باقی است.

ما بسیاری از الفاظی داریم که در اصطلاح از معنی لغوی عدول کرده و استعمالش در غیر معنی اصطلاحی، مُحَرَّم است همچون لفظ «أمیر المؤمنین» که از جهت لغت می‌توان به هر کس که بر مؤمنین امارت داشته باشد أمیر المؤمنین گفت، اما اصطلاحاً (اصطلاحی که بنیاد گذارنده‌اش خود رسول الله است) به هیچ یک از ائمه طاهرين حتى بر حضرت بقیة الله تعالی فی الارضین استعمال این کلمه حرام است. و فقط از ألقاب خاصه «علی بن أبی طالب» است علیه أفضل الصلوة و السلام.

و همچون لفظ بَقِيَّةُ الله، و المَهْدِيّ، و صاحب الزّمان که لغة استعمالشان برای افراد متّصف به این اوصاف بلامانع است اما در اصطلاح امامیه و شیعه‌ای که مذهبش را از امامان أخذ کرده است جایز نیست.

در مجلّات «امام شناسی» بالاخص در مجلّد اول مقداری و در مجلد چهاردهم به طور تفصیل در این موضوع بحث شده است.

ما خدای ناکرده نباید حقایق را فدای أهواء و آراء شخصیه بنمائیم و گرنه مفت باخته‌ایم و مکتب را فروخته‌ایم. «كُلُّ شَيْءٍ جَاوَزَ عَنْ حَدِّهِ انْعَكَسَ إِلَى ضِدِّهِ».

مکتب شیعه امامیه اثنا عشریه، امام زمان را امام و زنده می‌داند. دو شمشیر در یک غلاف جمع نمی‌شوند. و ما در برابر امام زنده شرمسار خواهیم بود که از زمان رسول الله تا به حال وی را امام بدانیم و خدای ناکرده در عمل او را کنار بگذاریم و این نشان و علامت خاصه او را به خود ببندیم.

به دنبال آمدن لفظ امارت بر امامت در عبارت حقیر در قسمت لزوم بیعت در بحث امامت امام معصوم است که البته لازمه امامت، امارت است، نه در بحث ولایت و حکومت ولیّ فقیه. در آنجا صدق عنوان حکومت و امارت مستلزم صدق عنوان امامت نیست. و گرنه بحث را جدا کردن و تارةً به عنوان بیعت با امام و تارةً اخری به عنوان بیعت با ولیّ فقیه، معنی نداشت و همه در لزوم بیعت با حاکم شرع ختم می‌شد.

در مجلس ترحیمی به مناسبت شهادت مرحوم حاج سید مصطفی خمینی- زاده الله علواً و مرتبةً- که سخنران آقای دکتر حسن روحانی بود به استناد به آیه کریمه: وَ إِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ که پس از ابتلای حضرت ابراهیم به ذبح فرزندش اسمعیل خداوند منصب امامت را به وی عطا کرد اظهار کردند که چون اینک فرزند آیه الله خمینی شهید شده است، نام امام بر ایشان باید گذاشته شود.

و این استدلال تمام نیست، زیرا آن عنوان را خدا داد و با اِنِّیْ جَاعِلُكَ ادا نمود. و آن خدا در حالی که فعلاً امامی را زنده نگه داشته است و او را ملجأ و ملاذ و پناه و منجی قرار داده است، امام دیگری را جاعل نخواهد بود مگر به عنوان نیابت. لَوْ اُرْدْنَا اَنْ نَّتَّخِذَ لَهُوَا لَا نَتَّخِذُنَاهُ مِنْ لَدُنَّا اِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ.

امروزه در کتابهای درسی بچه‌ها می‌نویسند: امامان دوازده نفرند، و امام دوازدهم زنده و غائب است، و از طرفی می‌نویسند: «امام خمینی» چنین و چنان. چند بار این بچه‌ها از خود من پرسیده‌اند که امامان دوازده نفرند، غلط است. باید نوشت سیزده نفر. و حقاً من در جواب آنها فرو مانده‌ام.

امروز قبر آیت الله خمینی قدس سره را با تشکیلات و صحن و رواق و مسجد و کتابخانه و غیرها می‌سازند. اینها مهم نیست و نگران کننده نیست. جای نگرانی آنجاست که خدای ناکرده يك زیارت نامه مفصل بنویسند و به عنوان «امام» و با نام و نشان «امام امت» بدانجا نصب کنند، و آن امام نیز در ردیف و در میزان حضرت امام رضا علیه السلام قرار گیرد. و این مطلب برای نسل آینده تاریخ تشیع را عوض کند.

آیت الله فقید سعید خمینی قدس سره آنقدر نکات درخشان و جالب و تابناک در زندگی خود دارد که اگر روی آنها کاملاً بحث شود، برای این نسل و نسلهای آتیه کافی خواهد بود و نیاز به این امور اعتباریه و جعلیه و غیر حقیقیه نیست.»

۷- از نظر فقهی دو وجه برای این فتوای شریفشان به خاطر حقیر می‌رسد که به اجمال و بدون ارائه تفصیلی مستندات عرض می‌کنم و قضاوت را بر عهده خواننده گرامی می‌گذارم و امید است فضائلی که این متن را می‌خوانند با بیان نقطه نظراتشان بر غناء بحث افزوده و اگر خلی را مشاهده می‌نمایند از تذکر دریغ نمایند: وجه اول: توضیح این وجه متوقف بر دو مقدمه است:

مقدمه اول: هر کاری که موجب تضعیف شعائر الهی و استخفاف شود به نسبت به میزان تضعیف مکروه یا حرام می‌باشد و لذا فقها استخفاف به شعائر را در عناوین محرمه شمرده‌اند [۲]

دائره استخفاف حرام بسیار وسیع است و امور مختلفی را که به نوعی موجب پائین آوردن آن شعار الهی از منزلت خود گردد شامل می‌شود و اختصاص به سب و شتم نبی و امام علیهم‌الصلوة والسلام ندارد.

در کتب فقهی پشت کردن به ضریح مقدس و دراز کردن پا به قرآن کریم از سر بی‌توجهی، قصه‌گویی در مسجد، بیع قرآن و عبد مسلمان به کافر از مصادیق اهانت شمرده شده و در روایات برای برخی از آنها مجازات و تنبیه بدنی وارد گشته است. و نیز در روایت بابت تعبیری که خلاف ادب است نیز مجازات بدنی وارد شده است.

روایت شده مردی خدمت حضرت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد: یا رسول الله [صلی‌الله‌علیه‌و آله] إني سألت رجلاً بوجه الله فضربني خمسة أسواط، فضربه النبي صلی‌الله‌علیه‌و آله خمسة أسواط أخرى و قال صلی‌الله‌علیه‌و آله: «سل بوجهك اللئيم» [۳]

این کبرای کلی از مسلمات فقهی است و بر آن ادعا اجماع شده است.

مقدمه دوم: شأن اهل بیت علیهم‌السلام به گونه‌ایست که هیچ کس قابل مقایسه با آنان نیست و هر گونه مقارن قرار دادن کسی با ایشان موجب استخفاف به ایشان است و باید از هر چیزی که موجب توهم شباهت کسی با ایشان شود اجتناب نمود.

استفاده از الفاظی که در عرف اختصاص به مقدسات و معصومین دارد - اعم از آنکه به جعل شرعی باشد یا نه - برای غیرمعصوم موجب پائین آمدن شأن معصومین می‌باشد و این امر موجب تضعیف شعائر خواهد شد که شرعاً حرام است.



از مرحوم علامه طهرانی منقول است که می‌فرموده‌اند: اگر کاری کنیم که درباره کسی توهم مشابهت با معصوم بشود، موجب شکستن شأن معصوم خواهد شد نه بالارفتن غیرمعصوم؛ زیرا هرگز نمی‌توان غیرمعصوم را در افق معصوم نشان داد و هر کار کنیم بالأخره دیگران خطا خواهند داشت. این کار فقط سبب می‌شود عامه بپندارند که معصوم نیز هم شأن غیرمعصوم است و از مقام حقیقی خود پائین بیاید و اعتمادشان بالمآل به معصوم نیز کم گردد و او را نیز مانند غیر معصوم قابل نقد بشمارند و در اصالت و حقانیت آن نیز تردید نمایند.»

### برای روشن‌تر شدن صغرای بحث جا دارد بحث را با مثال‌هایی دنبال کنیم:

کلمه «خداوند» در عرف امروزه فارس زبانان مختص به خالق متعال است. ولی در لغت همراه با پیشوند به معنای بزرگ و مالک و ... به کار می‌رود؛ مانند: کدخدا، دهخدا. حال آیا می‌توان گفت از این پس رهبر جامعه اسلامی را «خدا» یا «خداوند» بنامیم و در هنگام خطاب به او «خدایا» یا «خداوند» بگوئیم؟ آیا می‌شود بگوئیم مسلماً مقام ولایت فقیه مدیر و مدبّر و صاحب اختیار جامعه است، پس استعمال هر لفظی درباره وی غیر از خداوند جفاست؟

آیا می‌توان گفت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران متنی است که «جمع‌آوری شده» و «خواندنی» است و از نظر لغوی «قرآن» بر آن صدق می‌نماید، پس از این به بعد آن را «قرآن» بنامیم؟ و استعمال نمودن لفظ قرآن درباره آن جفاست؟ آیا می‌توان صرف تناسب لفظی را دلیل بر استعمال لفظ خاص «قرآن» قرار داد؟

آیا می‌توان گفت رهبر فقید انقلاب رضوان‌الله‌علیه که با مجاهدات خود ندای توحید و اسلام را به گوش جهانیان رساندند و پیام عزّت و استقلال را برای این ملت و دیگر ملّت‌ها آوردند و درباره ایشان می‌گویند: «پیامت ای امام استقلال، آزادی» پیامبر بوده‌اند و از فردا به جای حضرت امام ایشان را «حضرت پیامبر» یا «حضرت پیغمبر» بنامیم.

آیا می‌توان گفت ایشان مسلماً پیام‌آور بودند و پیام‌بر بودند و جفاست کلمه‌ای دیگر درباره ایشان استفاده گردد؟

بی‌شک و شبهه اطلاق این الفاظ (خداوند، قرآن، پیامبر) گرچه به معنای لغوی صحیح است ولی چون موجب تشبیه به مقدسات است و در دید عامه مردم غیرمعصوم را با خداوند و انبیا یکسان می‌سازد حرام می‌باشد و هر کس از متشرعین نیز که این استعمالات را بشنود آن را قبیح دانسته و موجب تضعیف شعائر می‌شمارد و ارتکازاً نمی‌تواند خود را راضی کند که قانون اساسی را از این پس قرآن بنامد یا ...

اطلاق این الفاظ بر بزرگان دین موجب تعظیم ایشان نیست و الفاظ پرمعنا و پربراه هم نایاب و قحط نیست تا ما برای تجلیل از بزرگان دین از الفاظ خاص به مقدسات کمک گرفته و از شأن مقدسات شرعی بکاهیم.

مثالی دیگر:

می‌دانیم که ولی فقیه در عرف ما به معنای فقیهی است که ولایت بر همه مسلمانان دارد. آیا صحیح است که عده‌ای از فردا یکی از فقها و مجتهدین عادی را ولی فقیه بنامند و در خبرگزاری‌ها و کتاب‌ها از وی با این عنوان

یاد نمایند؟ و وقتی به آنها اعتراض می‌شود بگویند وی هم فقیه و هم ولی می‌باشد چون بر فرزندان خود یا بر ایتمام و مجانین ولایت دارد و لذا می‌توان وی را ولی فقیه نامید؟

آیا ما و دیگر نیروهای مدافع ولایت فقیه این سخن را بر می‌تابیم؟ یا آنکه ارتکازاً این کار را تضعیف مقام بلند ولایت فقیه می‌شماریم؟

و آیا می‌شود از این پس عده‌ای از هواداران رئیس‌جمهور یا رئیس قوه مقننه از این اشخاص با لقب «مقام معظم رهبری» کرده و بگویند: مسلماً رئیس‌جمهور یا رئیس قوه مقننه رهبر مجموعه زیر دست خود است و مقام معظمی نیز دارد؟

آیا اگر چنین اتفاقی بیافتد ما آن را ارتکازاً نوعی مقابله با مقام ولی فقیه تلقی نمی‌کنیم و آیا نیروهای امنیتی که شرعاً و قانوناً موظف به حفظ جایگاه اجتماعی مقام معظم ولی فقیه در حکومت اسلامی هستند با این کار مقابله نمی‌کنند؟

چرا؟ چون هر کس ارتکازاً می‌فهمد خارج شدن یک لفظ خاص از اختصاص خود موجب خارج شدن آن مقام و جایگاه در جامعه از منزلت خود می‌باشد.

به گمان حقیر هیچ فقیهی استعمال لفظ «قرآن» یا «خداوند» یا «حضرت پیامبر» یا «حضرت رسول» را درباره قانون اساسی یا رهبر فقید قدس‌سره السامی به عنوان اصطلاح و لقب جائز نمی‌شمرد؛ چنانکه هیچ نیروی مدافع ولایت فقیه استعمال لفظ «ولی فقیه» یا «مقام معظم رهبری» را در فقهای عادی روا نمی‌داند و آن را هتک حرمت ولی فقیه می‌شمارد.

استعمال لفظ امام نیز همین طور است و هیچ تفاوتی با دیگر موارد ندارد.

لفظ امام در عرف شیعه از مختصات امام معصوم بوده و در طول تاریخ همواره شیعه را به این عنوان می‌شناخته‌اند که امام از دید ایشان منصوب از جانب خداوند و معصوم است. اطلاق این لفظ به شکل مطلق و بدون قید بر غیر معصوم یقیناً موجب تنزل یافتن امام معصوم از جایگاه خود در نزد عرف گشته و حکم آن با استعمال الفاظی چون خداوند و پیامبر و قرآن تفاوتی ندارد.

روشن شدن این مقدمه متوقف بر توضیحی پیرامون حقیقت مفاهیمی چون هتک حرمت و استخفاف می‌باشد.

### تحقیقی درباره حقیقت هتک حرمت

یکی از نعمت‌های بزرگ خداوند بر انسان‌ها وجود حالتی ناخودآگاه با عنوان «تخییل» یا «تداعی معانی» است. تخییل که منطقیان از آن در بحث از مبادی اقیسه و صنعت شعر سخن می‌گویند آنست که دو امر نفسانی (ادراک یا حالت نفسانی) در اثر شرائط خاص یا در اثر تکرار در نفس انسان با هم گره خورده و همراه

شوند به گونه‌ای که به صورت ناخودآگاه وقتی یکی از آنها در نفس حاضر می‌شود دیگری نیز در پی آن حاضر گردد. این حالت را امروزه گاهی «شرطی شدن» نیز می‌نامند.

مثلاً انسانی در زمانی که طعم لذیذ کباب را می‌چشد بوئی خاص را نیز استشمام می‌کند و شکلی را نیز مشاهده می‌نماید و از آن پس هرگاه آن بو را استشمام کند یا آن شکل خاص را ببیند ناخودآگاه آن طعم را نیز به یاد می‌آورد گرچه در واقع دیگر کبابی در کار نباشد.

مسأله تخییل از امور بسیار تأثیرگذار در شکل‌دادن به فرهنگ‌های اجتماعی و حسن و قبح‌های اعتباری بوده و منشأ مهمی برای رفتارهای عموم انسان‌هاست و در شریعت نیز توجه بسیاری به آن شده و فلسفه حجم معتدبهی از احکام را می‌توان در آن یافت و پایه بسیاری از انواع تشبیه و مجاز و استعاره و فنون هنری از موسیقی و نقاشی و فیلم و ... بر آن استوار می‌باشد و حَقّاً جا دارد که انسان ساعتها در فروعات آن تأمل نماید.

نکته مهم و قابل توجه آنکه تخییل حالتی ناخودآگاه می‌باشد که تابع برهان و استدلال نیست و انسان‌های عادی حتی توان آن را ندارند که از آن جلوگیری کنند.

هتک حرمت در حقیقت از فروعات این مسأله است و خود اقسامی دارد؛ گاهی عملی ذاتاً موجب هتک است و گاهی عملی به واسطه قصد سوء عامل مصداق هتک حرمت می‌شود.

حفظ حرمت و احترام نهادن یعنی حریم نگاه‌داشتن نسبت به یک شیء و نوعی برخورد خاص با آن که با دیگران به آن گونه برخورد نمی‌شود به شرطی که نشانه نوعی تواضع درونی باشد.

اگر انسان با هر انسانی به طور متعارف برخوردی داشته باشد و مثلاً با والدین خود برخوردهای خاصی را پیشه گیرد که با دیگران نداشته (دست آنها را ببوسد، در مقابلشان قیام کند و ...) و یا برخی از رفتارهایی را که با دیگران داشته با آنها نداشته باشد (با آنها بلند سخن بگوید، اخم ننماید، اف نگوید) می‌گویند این شخص به والدینش احترام می‌گذارد؛ یعنی حریمی خاص را برای آنها در نظر می‌گیرد که از آن حریم تجاوز ننموده و فراتر نمی‌رود.

به همین شکل اگر کسی با قرآن کریم به نوعی تعامل نمود که با تعامل وی نسبت به دیگر امور متفاوت بود مانند آنکه قرآن را یک دستی بلند نکرد و در زیر دیگر کتاب‌ها قرار نداد و در هنگام خواندن آن به شکل خاصی نشست و ... می‌گویند به قرآن کریم احترام می‌گذارد.

یکی از فلسفه‌های حسن این احترام‌ها را باید در قانون تخییل و تداعی جستجو نمود. قرآن کریم در عالم واقع عظمت و مقامی دارد که قابل مقایسه با دیگر کتاب‌ها نیست. اگر ما در عالم ظاهر و رفتار با آن به گونه‌ای متمایز و خاص رفتار ننمائیم، ناخودآگاه بر اساس قانون تخییل میزان ارادت قلبی و اطاعت ما از آن نیز کاهش می‌یابد و این مسأله‌ایست که که بر اساس حالت ناخودآگاه خدادادی پدید می‌آید. اگر انسان بخواهد حال

قلبی خاص خود را نسبت به قرآن کریم حفظ نماید باید در مرحله رفتار ظاهری نیز نوعی خاص از رفتار را پیشه نماید که آن حالت درون محفوظ باشد.

اگر فرض کنیم - نعوذ بالله - کسی در زندگی خود قرآن را به مانند دیگر کتب در کتابخانه قرار داده و یا حتی آن را زیر پا بگذارد در گوشه‌ای بیافکند این شخص موفق نمی‌شود آن ربط درونی خود را با قرآن حفظ نموده و آن را قلباً در جایگاهی بالاتر از دیگر کتاب‌ها بنشاند و ناخودآگاه حریم آن شکسته و با دیگر کتب یکسان تلقی می‌شود.

هتک حرمت در حقیقت از بین بردن حریم‌هایی است که برای حفظ حالت قلبی نسبت به مقدسات رعایت آنها لازم بوده و ترک آنها بالمآل منجر به از بین رفتن منزلت قلبی آن امور می‌گردد.

حکمت بسیاری از آداب نماز و زیارت و سیره اجتماعی معصومین را که از آن معمولاً به حفظ حرمت خداوند یا معصوم یا برادر دینی تعبیر می‌شود می‌توان با توجه به این قانون فهمید.

از اینجا روشن می‌شود آنچه از زبان برخی روشن‌فکران شنیده می‌شود که پشت‌نکردن به ضریح معصومین علیهم‌السلام و خم شدن در برابر آنان لغو است و مهم ارادت قلبی است، سخنی بی‌اساس می‌باشد؛ زیرا قانون تخییل یک حالت ناخودآگاه است که بدون اراده انسان اثر خود را می‌گذارد، چه انسان بخواهد یا نخواهد.

البته تعیین حد لازم برای احترام به یک شیء از مسائل پیچیده علم فقه است که از بحث کنونی خارج می‌باشد.

نکته مهم دیگر در باب این دست مفاهیم آنست که تاثیر این مسائل را نباید در ظرف فرد و در کوتاه مدت بررسی کرد بلکه باید آثار کلان آن را در جامعه و در دراز مدت مد نظر قرار داد تا بتوان در مقابل آن تصمیم مقتضی را اتخاذ نمود.

فرض کنید اگر کسی یک‌بار قرآن کریم را - نه به قصد جسارت بلکه از سر بی‌توجهی یا لهو - زیر مجموعه‌ای از کتابها قرار دهد یا آن را - نعوذ بالله - پرتاب نماید یا پایش را به آن دراز نماید، شاید به ظاهر هیچ اتفاقی نیافتاده و گناهی ننموده باشد ولی انسان به دیده تعمق و بصیرت می‌فهمد که این رفتار بالمآل (در سطح کلان و دراز مدت) منجر به هتک حرمت قرآن کریم می‌شود و لذا فقیه فتوا به حرمت این کار می‌دهد و می‌فهمد که اگر باب این کار باز شد پس از چندی جایگاه قرآن شکسته شده و در نتیجه جامعه اسلامی از برکات و فیوضات علوم و معارف آن محروم می‌شود.

باری، غرض از این مقدمه (که به اختصار تمام عرض شد) آنکه اگر کسی بخواهد درباره فتوای مرحوم علامه به حرمت استعمال لفظ امام تأمل کند که آیا این کار موجب تضعیف شعائر و هتک حرمت می‌شود یا نه؟ نباید به دنبال ربط برهانی این کار با پائین آمدن شأن معصوم بگردد چنانکه نباید آن را در محدوده فکر خود و زمان محدود خود بسنجد و ببیند؛ زیرا روش تحلیل مسائل مربوط به تخییل و تداعی معانی چنین نیست. بلکه باید در آثار ناخودآگاه و دراز مدّت آن در جامعه شیعه در میان عالم و عامی و پیر و جوان تأمل کند که سر از چه در می‌آورد و به کجا منجر می‌شود. و چه بسا مراد حضرت علامه نیز در این عبارت همین باشد که

فرمود: «جای نگرانی آنجاست که خدای ناکرده ... آن امام نیز در ردیف و در میزان حضرت امام رضا علیه السلام قرار گیرد. و این مطلب برای نسل آینده تاریخ تشیع را عوض کند.»

حقیر این مطلب را بالعیان در چند مورد مشاهده نموده‌ام. از جمله آنکه زمانی پیرمردی از خدّام حرم حضرت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام به بنده سخنی بدین مضمون گفت: چند وقت است که مشکلی در قلبم پیدا شده که چاره‌ای برای آن ندارم. من مرحوم آیت‌الله خمینی را از جوانی در دوران پهلوی به خوبی و پاکی می‌شناختم ولی می‌دانستم که ایشان معصوم نبودند و در مسائلی تصمیمی می‌گرفتند و بعداً خودشان می‌گفتند که اگر کار دیگری کرده بودیم بهتر بود و در آخر وصیت‌نامه نیز فرموده‌اند: «من در طول مدت نهضت و انقلاب به واسطه سالوسی و اسلام‌نمایی بعضی افراد ذکری از آنان کرده و تمجیدی نموده‌ام، که بعد فهمیدم از دغلبازی آنان اغفال شده‌ام. آن تمجیدها در حالی بود که خود را به جمهوری اسلامی متعهد و وفادار می‌نمایانند.»

ولی لقب ایشان را امام نهادند و وقتی از دنیا رفتند به مثل امام رضا گنبد و بارگاهی برایشان ساختند و همانطور که درباره امام رضا صحبت می‌کنند درباره ایشان هم صحبت می‌کنند. حالا هر وقت وارد صحن سقاخانه می‌شوم و چشمم به گنبد می‌افتد به امام رضا عرض می‌کنم که «آقا من از کجا بدانم که شما واقعاً معصوم بودید؟ شاید شما هم مثل حضرت امام یک انسان خوب عالم بودید و بعداً در طول تاریخ کم‌کم شما را به عنوان معصوم به ما معرفی نموده‌اند.» و این شک و تردید حال زیارت در حرم را به کل از بنده سلب می‌کند. (پایان کلام خادم مزبور)

به هر حال، کبرای این مسأله از مسأله‌ات است و تعیین این صغرا نیز بر عهده فقیه است و هر فقیهی باید به حسب تشخیص خود در آن قضاوت کند.

مقام معظم رهبری متّع‌الله‌المسلمین بطول بقائه چندی پیش در یکی از سخنرانی‌های خود به همین کبرای کلی اشاره فرمودند. ایشان پس از قرائت شعری که ظاهراً در آن از رهبر معظم به نوح این امت تعبیر شده بود فرمودند:

«من به شما عرض میکنم، به همه هم این را می‌گوییم و گفته‌ام و تکرار میکنم؛ مبدا آن صفاتی، خصلتی، مناقبی که متناسب با وجود ولی‌عصر (ارواحنا فداه) هست، اینها را تنزل بدهیم در سطح انسانهای کوچک و ناقصی مثل این حقیر و امثال این حقیر. اینی که گفته میشود کسانی که در این سفینه سوارند، غم طوفان ندارند:

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

این نوح امام زمان است، اما با یک نگاه عمومی به طول تاریخ اسلام وقتی نگاه کنیم - که سعدی هم با همان نگاه این شعر را گفته است - وجود مقدس خاتم‌الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نوح کشتیان این امت است.

بله، این امت در طول تاریخ خود فراز و نشیب‌هایی داشته؛ گاهی به گل نشسته، گاهی دچار ذلت شده، گاهی با مشکلات غیرقابل توصیفی مواجه شده، دست به گریبان شده؛ این ناشی از این است که سوار کشتی نشده. اگر واقعاً متمسک بشویم، متوسل بشویم بر کشتی نجات اسلام، همراه پیغمبر باشیم، مسلماً پیروزی نصیب ماست. البته دریا طوفان دارد، سختی دارد، مشکلات دارد، گاهی هراسهای بزرگ دارد، اما وقتی کشتیان بنده‌ی برگزیده‌ی خداست، معصوم است، آن وقت دیگر بیمی وجود ندارد.

این آن نکته‌ی کوتاهی بود که خواستم عرض بکنم؛ این صفات را مخصوص بدانید به آن بزرگواران. نوح این کشتی اوست، پشتیان این امت اوست، واسطه‌ی فیض الهی به یکایک آحاد ما، به دل‌های ما، به جان‌های ما، به ذهن‌های ما، به جسم‌های ما، به حیات فردی و اجتماعی، وجود مقدس خاتم‌الاولیاء و در رتبه‌ی قبل از او، وجود مقدس خاتم‌الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است. [۴]

روشن است که استعمال لفظ نوح و کشتیان در یک شعر عادی و ساده که مقام رعایت صنائع شعری و ادبی است به مراتب سهل‌تر از استعمال لفظ امام به شکل عام و همگانی است. و البته حقیر نظر شریف ایشان را از جهت فقهی در این مسأله نمی‌دانم.

باری، مرحوم علامه طهرانی قدس‌سره استعمال اسماء خاص معصومین چون فاطمة‌الزهراء و اباعبدالله‌الحسین را نیز در افراد عادی حرام می‌شمردند. در کتاب شریف نورمجرد می‌فرمایند:

«حضرت علامه والد قدس‌سره می‌فرمودند: مسأله از این قرار است؛ نباید کسی را در کنار معصومین قرار داد، گرچه جناب سلمان باشد. و بر این اساس می‌فرمودند: ألفاظی که در عرف، اختصاص به حضرات معصومین دارد، اطلاق و استعمال آنها برای غیر آنان به‌هیچ‌وجه جائز نیست.

مثلاً اطلاق لفظ «امام» را که در عرف شیعه مختص به اهل‌بیت علیهم‌السلام بوده و از آن، ائمه هدی به ذهن تبادر میکند، بر غیر ایشان جائز نمی‌دانستند.

حتی نامگذاری اولاد و فرزندان را به نام‌هایی چون «فاطمه‌الزهراء» که در عرف ما انصراف به حضرت صدیقه کبری سلام‌الله‌علیها دارد، یا به نامها و اسماء الهی جائز ندانسته و اگر نام یکی از شاگردان ایشان نامی چون «مجید»، «کریم»، «رحیم» یا «عظیم» بود، می‌فرمودند به اول آنها لفظ «عبد» را اضافه کرده و نام خود را به «عبدالمجید»، «عبدالکریم»، «عبدالرحیم» و «عبدالعظیم» تغییر دهند. [۱]

به این نکته در برخی از روایات نیز اشاره شده که حکم به حرمت جمع میان لقب و کنیه حضرت رسول (أبوالقاسم محمد) صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای غیر فرزندان حضرت امیر و حضرت بقیه‌الله‌الأعظم علیهما‌السلام می‌نماید.

در بحار نقل می‌فرماید:

«وَمِنْ ذَلِكَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْمَعُوا بَيْنَ اسْمِي وَكُنِّيَّتِي أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ اللَّهُ يُعْطِي وَ أَنَا أَقْسِمُ وَ فِي حَبْرِ سَمُو بِاسْمِي وَ كُنُوا بِكُنِّيَّتِي وَ لَا تَجْمَعُوا بَيْنَهُمَا ثُمَّ إِنَّهُ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِابْنِهِ الثَّغَلْبِيِّ فِي تَفْسِيرِهِ وَ السَّمْعَانِيِّ فِي رِسَالَتِهِ وَ ابْنِ الْبَيْعِ فِي أُصُولِ الْحَدِيثِ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَصَائِلِ الْعَشْرَةِ وَ الْخَطِيبُ وَ الْبَلَادُورِيُّ فِي تَارِيخَيْهِمَا وَ النَّطْنُزِيُّ فِي الْخَصَائِصِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِنَّ وَلَدَكَ غُلَامٌ [إِنْ وُلِدَ لَكَ غُلَامٌ] نَحَلْتُهُ اسْمِي وَ كُنِّيَّتِي وَ فِي رَوَايَةِ السَّمْعَانِيِّ وَ أَحْمَدَ فَسَمَّهُ بِاسْمِي وَ كَنَّهُ بِكُنِّيَّتِي وَ هُوَ لَهُ رُحْصَةٌ دُونَ النَّاسِ وَ لَمَّا وُلِدَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ طَلْحَةُ قَدْ جَمَعَ عَلِيُّ لَوْلَدِهِ بَيْنَ اسْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ كُنِّيَّتِهِ فَجَاءَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنْ يَشْهَدُ لَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَخَّصَ لِعَلِيِّ وَخَذَهُ فِي ذَلِكَ وَ حَرَمَهَا عَلَى أُمَّتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ كَذَلِكَ رَخَّصَ فِي ذَلِكَ لِلْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا اسْتَهْرَ قَوْلُهُ ص لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنِّيَّتُهُ [كُنِّيَّتِي]» [۶]

وجه دوم در حرمت استعمال لفظ امام:

در شرع مقدّس به جهت اهدافی خاص برای برخی از امور اسماء و القابی جعل شده و صفات خاصی نیز در آیات و روایات بر آن بار گشته است. هدف اصلی این القاب - چنانکه گذشت - ایجاد تمایزی خاص میان صاحب لقب و دیگران است که این تمایز ظاهری و لفظی آثار تربیتی روشنی دارد و سبب می‌شود در مقام واقع نیز تمایز صاحب لقب از دیگران مراعات شود.

الفاظی چون: الله، الرحمن، رسول الله و شاید نبی، البیت الحرام و قرآن از این دست می‌باشد.

استعمال این الفاظ در غیر موارد جعل شرعی که موجب زوال حکمت مزبور است منافات با غرض شارع داشته و شرعاً جائز نیست.

این نکته از برخی روایاتی که در مورد استفاده لفظ «امیرالمؤمنین» درباره غیر از وجود مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب آمده قابل استفاده است که این نام را نامی الهی شمرده و هر گونه تسمیه به آن را برای غیر از آن حضرت جائز نمی‌شمارد.

نکته مهم این است که روایات در مقام تشریح حرمت اطلاق این لفظ بر غیر از حضرت امیر صلوات‌الله علیه نیست، بلکه اخبار می‌نماید و گویا کبرای کلی حرمت اطلاق لفظ خاص بر غیر موردش را ارسال مسلم نموده است.

بدیهی است که مقام امارت بر مؤمنین به نحو اطلاق مختص حضرت رسول است و به نحو غیر مطلق همه ائمة معصومین را در بر می‌گیرد ولی این لقب لقبی است که خداوند آن را فقط برای حضرت امیر جعل فرموده و بنا بر مشهور بر هیچ کس دیگر حتی از ائمه نیز نباید استفاده شود.

چنانکه در روایات فراوان آمده است؛ مانند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَقَدْ تَسَمَّوْا بِاسْمِ مَا سَمَى اللَّهُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ وَ مَا جَاءَ تَأْوِيلُهُ (بحار، ج ۵۳، ص ۷۰)

عَنِ الْكَافِي عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا ذَاكَ اسْمٌ سَمَى اللَّهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ الْآيَةَ (بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۲۱۲)

و کراچکی در کنز الفوائد می‌فرماید:

وَ يَجِبُ أَنْ يُعْتَقَدَ أَنَّ أَفْضَلَ الْأَيْمَةِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يُسَمَّى بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَحَدٌ سِوَاهُ وَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْأَيْمَةِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يُقَالُ لَهُمُ الْأَيْمَةُ وَ الْخُلَفَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْحُجَجُ وَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِي الْحَقِيقَةِ أُمَّرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَمْنَعُوا مِنْ هَذَا الْاسْمِ لِأَجْلِ مَعْنَاهُ لِأَنَّهُ حَاصِلٌ عَلَى الْإِسْتِحْقَاقِ وَ إِنَّمَا مَنَعُوا مِنْ لَفْظِهِ سِمَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (بحار، ج ۲۵، ص ۳۶۲)

لفظ امام نیز به همین شکل است. این لفظ از الفاظی است که در اصطلاح شرع انور برای شخصی جعل شده که جلودار تمام خلائق است و همه عالم تکوین و تشریح در پی او می‌گردد.

در عیاشی در ذیل آیه شریفه إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا آورده است: عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ اسْمًا أَفْضَلَ مِنْهُ لَسَمَّانَا بِهِ (= اگر خداوند اسمی افضل از امام می‌دانست ما را به آن نام‌گذاری می‌نمود.) (بحار، ج ۲۵، ص ۱۰۴)

با توجه به اصل پیش‌گفته که از روایات متعددی قابل استفاده است نباید این اسم را که خداوند به عنوان افضل اسماء بر معصومین نهاده است بر دیگران نهاد.

از این روایت نکته‌ای دیگر نیز قابل استفاده می‌شود که لفظ امام اشرف الفاظ است و به معنای جلودار مطلق است. چنانکه در آغاز بحث عرض شد که امام عند الاطلاق به معنای امام الكل می‌باشد و فقط بر اشرف مردم اطلاق می‌گردد.

بر اساس این اصل کلماتی مانند الله، رسول الله و البيت الحرام نیز نباید برای معانی دیگر استفاده شود.

یک نکته: این استدلال از جهتی از صغریات استدلال سابق است ولی تفاوت آن با استدلال قبل در مواردی ظاهر می‌شود که لفظ مزبور در اثر کثرت استعمال از اختصاص به مقدسات خارج شود.

به عنوان مثال لفظ خداوند در دوره‌ای معنائی عام داشته که بر هر بزرگ و سرور و صاحب ولایتی اطلاق می‌گشته است. اگر پس از این نیز در اثر کثرت استعمال اختصاص این لفظ در عرف فارس‌زبانان به الله تعالی از بین برود حکم فقهی آن نیز عوض شده و بر هر بزرگی می‌توان لفظ «حضرت خداوند» یا «حضرت خداوندگار» را مانند قرون هشتم و نهم اطلاق نمود.



ولی لفظ مبارک «الله» چنین نیست. مسلمانان باید بر اختصاص این لفظ به معنای خود تحفظ نموده و نگذارند از معنای خود خارج شود و حتی اگر در دوره‌ای در اثر غفلت این لفظ بر هر بزرگی اطلاق گشت و مشترک لفظی میان عام و خاص شد، باز هم حرمت استعمال آن در غیر الله تعالی باقی است و باید در دوره‌های بعدی دوباره این اشتراک زائل شده و لفظ به حالت اختصاص باز گردد؛ چنانکه لفظ امیرالمؤمنین علی‌رغم استعمالش در معنای حاکم مسلمانان و در غیر حضرت امیر صلوات‌الله‌علیه در عصر ائمه علیهم‌السلام و خروجش از معنای اصلی باز هم حرمت آن به جای خود باقی است.

لفظ امام نیز چنین است؛ یعنی اگر در مدتی هم به معنای عام استعمال شد و ظهور جدیدی در معنای ولی فقیه یافت باز هم حکم سابق را به همراه خواهد داشت و نمی‌توان گفت چون اکنون آن ظهور و اختصاص از میان رفته است پس حکم آن زائل شده است.

این بود اجمال آنچه به خاطر این حقیر در باب این مسأله فقهی می‌رسد. نکته مهمی که تذکر مجددش مفید است آنکه این بحث صرفاً بحثی فقهی است و وجوب احترام به ولی فقیه و ضرورت حفظ حریم آن از نظر مرحوم علامه أفاض الله علینا من برکات علومه نیز مسلم بوده و جای بحث ندارد و سخن فقط در نحوه صحیح اداء این احترام از دیدگاه شرع است که جهت ادای حق آن بزرگوار حقیر این چند کلمه را عرض نمودم.

### پانویس

۱. نور مجرد، ص ۴۹۱
۲. رک: عوائد الایام، ص ۲۳-۲۹، القواعد الفقهية، ج ۵، ص ۲۹۳-۳۰۵، موسوعة الفقه الاسلامی، ج ۱۱، ص ۲۹۵ به بعد
۳. الکافي، ج ۷، ص ۲۶۳
۴. بیانات در دیدار نیروهای مسلح منطقه‌ی شمال کشور و خانواده‌های آنان، ۱۳۹۱/۶/۲۸
۵. نور مجرد، ص ۴۹۱
۶. بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۰۵